

مجلس دهم

کیفیت ذکر دائمی خداوند و اهمیت دوام بر عمل

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

اللَّهُمَّ اشغَلْنَا بِذِكْرِكَ وَأَعِدْنَا مِنْ سَخَطِكَ وَأَجِرْنَا
مِنْ عَذَابِكَ وَارزُقْنَا مِنْ مَوَاهِبِكَ وَأَنْعِمْ عَلَيْنَا مِنْ
فَضْلِكَ؛

«خدایا ما را به ذکر خودت مشغول کن و از
غضب خودت پناه بده، و از عذاب خودت در
امان بیاور، و ما را از بخشش‌ها و عطا‌های
خودت روزی کن، و از فضلت بر ما نعمت بده
و انعام کن!»

معنای ذکر خدا

اللَّهُمَّ اشغَلْنَا بِذِكْرِكَ! ذکر خدا: یعنی یاد

خدا. مراد از ذکر، یاد کردن است؛ نه اینکه با زبان
ذکری را جاری کردن. به اذکاری که انسان با زبان

جاری می‌کند، ورد می‌گویند. ذکر برای قلب است و برای توجه به آن معنی مذکور. می‌گویند: فلان چیز در ذکر من است؛ یعنی: در یاد من است، در خاطر من است. آن وقت اگر انسان به این اذکار هم اذکار بگوید، از باب این است که اینها، آن چیزی را که قلب انسان یاد می‌کند به یاد می‌آورند و ظاهر می‌کنند؛ و لذا از این باب به اینها ذکر می‌گویند.^۱

ارزش یافتن ذکر، به سبب ایجاد یاد خدا

علی‌کلّ تقدیر آن چیزی که در واقع به درد انسان می‌خورد این است که یاد خدا باشد؛ و چون این اذکار لفظی موجب یاد کردن خدا می‌شود، قیمت دارد. هر ذکری می‌شود، هر ذکری باشد که موجب یاد کردن خدا باشد، قیمت دارد؛ و هر ذکری که خدا را به یاد انسان نیاورد، قیمت ندارد. بنابراین اگر انسان یک ذکر مختصری بگوید و با آن ذکر، یاد خدا باشد بهتر از ذکر مفصلی است که غافل باشد.

^۱ مجمع البحرین، ج ۳، ص ۳۱۱: «قال الشیخ أبوعلی: "الذکرُ هو حضورُ المعنی فی النفسِ" و قد یستعمل الذکرُ بمعنی القول؛ لأنّ من شأنه أن یذکرَ به المعنی.»

هزار و یک کلمه، کلمه ۶۰۳:

«الذکرُ باللّسانِ ضدُّ الإنصاتِ، و ذالُه مکسورُه؛ و بالقلبِ ضدُّ النّسیانِ، و ذالُه مضمومُه. قاله الکسائی، كما فی التّصریح.»

اهمیت دوام بر عمل

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام کودک بودند و به ذکر و عبادت و... خیلی علاقه داشتند. یکروز حضرت امام محمد باقر علیه السلام آمدند در مسجدالحرام و دیدند که این بچه روی زمینهای داغ نشسته و مشغول عبادت است؛ حضرت فرمودند:

يا بُنَيَّ! إِذَا رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى مِنَ الْعَبْدِ، رَضِيَ مِنْهُ بِالْقَلِيلِ؛^۱ «ای فرزند من! ای بچه! ای پسر کوچک من! اگر خداوند علیاً از بندهاش راضی بشود، به کار کم هم راضی می شود.»

و لذا در روایات داریم:

قَلِيلٌ يَدُومٌ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ لَا يَدُومُ؛^۲ «آن کار کمی که انسان بکند و دوام داشته باشد، بهتر است از

^۱ الکافی، ج ۲، ص ۸۷: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: "اجْتَهَدْتُ فِي الْعِبَادَةِ وَأَنَا شَابٌّ، فَقَالَ لِي أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بُنَيَّ، دُونَ مَا أَرَاكَ تَصْنَعُ! فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا رَضِيَ عَنْهُ بِالْيَسِيرِ."»

^۲ غُرر الحکم و ذُرر الکلم، ص ۵۰۵:

«حضرت امام علی علیه السلام فرمودند: "قلیلٌ

یَدُومٌ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ مُنْقَطِعٍ."»

آن عبادتی که زیاد باشد اما دوام نداشته باشد .
آن کار کمی که دوام دارد، جان‌دار است
دیگر! این بهتر است از اینکه انسان کار زیادی
بکند اما دوام نداشته باشد؛ [مثلاً] یک شب، هزار
رکعت نماز بخواند و فردا شب هیچ نخواند، یا
شب تا صبح عبادت کند اما نماز صبحش خواب
بماند و قضا شود.

ضرب‌المثل «عبادت قورباغه»

بعضی‌ها اول شب می‌نشینند، ذکر می‌گویند،
دعا می‌خوانند، آن وقت خسته می‌شوند و آخر شب
خوابشان می‌برد، نماز شبشان خواب‌اند و نماز صبح هم
خواب‌اند و بین الطلوعین هم خواب‌اند و أحياناً آفتاب
هم می‌زند و خواب‌اند! عرب‌ها می‌گویند: «هذا یَعْبُدُ
عِبَادَةَ الْعُكْرُوغِ؛ اینها مثل عگروگ عبادت می‌کنند!»
عگروگ به لسان این دهاتی‌های عرب - که به آنها
مُعیدی می‌گویند - به «قورباغه» می‌گویند؛ می‌گویند:
عبادت اینها مثل «قورباغه» است. چون اینها از
سَرِشَب در باغ‌ها و مرداب‌ها می‌خوانند تا نزدیک
سحر، سحر دیگر خاموش می‌شوند؛ صدای قورباغه
دیگر آن وقت بلند نیست. قورباغه نه بین الطلوعین

می خواند نه نزدیک اذان صبح.

فضای خالی از ازدحام و غوغای نفوس آخر

شب

ولیکن مؤمن به عکس است. اوّل شب، نفوس بیدارند و فضا سنگین است؛ عبادت اوّل شب، مایه می خواهد. و لذا می گویند: اوّل شب بخوابید، آخر شب که همه نفوس خواب اند و غوغا و ازدحامی در عالم نیست و فضا باز است، آن وقت مشغول عبادت بشوید. و لذا مؤمنین شبها زود می خوابند، و زود هم بلند می شوند دیگر و مشغول کار می شوند، و با اذکاری که دارند یاد خدا می کنند؛ اذکار هم بایستی به اندازه ای باشد که نفس را خسته نکند و ملال نیاورد.^۱

^۱ من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۸۱، از امام محمد باقر علیه السّلام در تفسیر آیه ﴿تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ آلِ مَصَاجِعٍ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا﴾:

«أُنزِلَتْ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَ أَتْبَاعِهِ مِنْ شِيعَتِنَا؛ يَنَامُونَ فِي أَوَّلِ اللَّيْلِ، فَإِذَا ذَهَبَ ثُلُثَا اللَّيْلِ أَوْ مَا شَاءَ اللَّهُ فَزِعُوا إِلَى رَبِّهِمْ رَاغِبِينَ رَاهِبِينَ طَامِعِينَ فِيمَا عِنْدَهُ، فَذَكَرَهُمُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي كِتَابِهِ لِنَبِيِّهِ وَأَخْبَرَهُمْ بِمَا أَعْطَاهُمْ وَأَنَّهُ أَسْكَنَهُمْ فِي جَوَارِهِ وَأَدْخَلَهُمْ جَنَّتهُ وَأَمَّنَ خَوْفَهُمْ وَأَمَّنَ رَوْعَتَهُمْ...» ترجمه: «این آیه درباره امیرالمؤمنین علیه السّلام و پیروان آن حضرت که از شیعیان ما هستند نازل شده است؛ که ایشان در آغاز شب می خوابند و چون دو سوّم از شب یا چندان که خدا خواهد بگذرد، از خواب برمی خیزند و پروردگار خود را گاهی از روی خوف و گاهی از روی طمع می خوانند، پس خداوند عزّوجلّ در کتاب خویش نامشان را برای پیغمبرش ذکر می کند، و مؤمنین

اهمیت رفق و مدارای با نفس در سیر و سلوک

در بسیاری از روایت‌هایی که سندش هم صحیح است داریم و مفاد آن روایات این است که: «در عبادات، طریق رفق را پیشه کنید!»^۱ یعنی مدارا، مدارا کنید با عبادت؛ به اندازه‌ای که ذهن و نفستان کشش دارد، شوق و عشق دارید، عبادت کنید! خسته می‌شوید رها کنید. اگر دو رکعت نماز شب خواندید و دیدید گیج هستید، بخوابید، گیجی‌تان که برطرف شد دو رکعت دیگر. حتماً از انسان التزام نگرفتند که فلان مقدار نماز مستحبی بخواند؛ نه، اینها را مستحب کردند تا اینکه نفوس، به اندازه آن مقداری که استعداد و کشش دارند، انجام دهند. یک نفسی است که یک شب حال دارد صد رکعت نماز بخواند؛ یک وقتی انسان از آن صد رکعت در یک

را از آنچه به آنان عطا می‌فرماید، آگاه می‌سازد که آنان را در جوار خویش جای داده و داخل بهشت می‌کند و ایشان را از بیم و هراس و خوف، ایمن می‌سازد...».

* سوره سجده (۳۲) آیه ۱۶. معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۱۵۴:

«مؤمنین به آیات ما، شبانگاه (پهلوه‌های خود را از خوابگاه‌هایشان تهنی می‌کنند، و پروردگارشان را از روی ترس و امید می‌خوانند.»

^۱ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به رساله لبّ اللّباب در سیر و سلوک اولی الألباب، ص ۱۰۶؛ رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، ص ۱۴۸، تعلیقه ۱.

شب، دو رکعتش را هم نمی‌تواند بخواند، حال ندارد، خب نخواند! مستحبات معنایش این است دیگر به اندازه‌ای که [شوق دارید عبادت کنید].

تمثیل زیبای روایی از عدم رفیق با نفس

در یک روایتی وارد است که:

شخصی که در عبادات تند می‌رود، مثل آن اسب‌سواری است که نه راه را طی می‌کند و نه پشت و کمر برای این اسب می‌گذارد! اگر انسان روی اسب سوار شود و با مدارا برود، هم آن حیوان خسته نشده و هم انسان به مقصد می‌رسد، یک ساعت دیرتر، یک روز دیرتر؛ اما اگر تند برود، نه به مقصد می‌رسد، حیوان هم وسط راه می‌افتد دیگر، کمر برایش نمی‌ماند.

انسان هم که دنبال عبادت بدود، از آن عبادت‌های سنگین، نفس خسته می‌شود و یک مرتبه رها می‌کند. لذا می‌گویند: تب تند، زود بار را می‌گذارد. اشخاصی که خیلی داغ می‌شوند و مشغول عبادت می‌شوند، زود خسته می‌شوند و رها می‌کنند. اگر به مدارا و ملایمت به نفس

^۱ الکافی، ج ۲، ص ۸۷:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: "قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا عَلِيُّ، إِنَّ هَذَا الدِّينَ مَتِينٌ؛ فَأَوْغِلْ فِيهِ بَرَفِقٍ، وَلَا تُبَغِّضْ إِلَى نَفْسِكَ عِبَادَةَ رَبِّكَ، فَإِنَّ الْمُنْبَتَّ (يَعْنِي الْمَفْرِطَ) لَا ظَهْرًا أَبْقَى وَلَا أَرْضًا قَطَعَتْ."»

خود کم کم بخوراند آنچه را که اشتها دارد، از آنچه مناسب است با او از اذکار و توجه و... همیشه نفسشان به حال عشق و ذوق است و خسته نمی شود، و دست هم بر نمی دارد و بار را هم روی زمین نمی اندازد.

دوام مشغولیت نفس

خُب انسان همیشه بایستی که به چیزی مشغول باشد، نفس انسان همیشه مشغول کاری است؛ همین طوری که بدن انسان که زنده است و همیشه دارد کار می کند و یک آن از حرکت نمی ایستد، نفس هم همین طور است. بدن انسان زنده همیشه در حرکت است و قلبش همیشه می زند؛ می خواهد خواب باشد، می خواهد بیدار باشد، می خواهد صحبت کند، می خواهد ساکت باشد، می خواهد بایستد، می خواهد حرکت کند، می خواهد غذا بخورد، می خواهد عبادت کند. قلب می زند، کلیه کار خودش را می کند، خون حرکتش را می کند، غذا به سلول های چشم و گوش می رسد، تمام سلول های انسان وظیفه خودش را در آن مسیر حرکت، حرکت جوهری انجام می دهند، می خواهد انسان بخواند، می خواهد نخواند؛ این لازمه زندگی است.

نفس هم همین طور است. نفس انسان تا

هنگامی که زنده است، همیشه خود را با چیزی مواجه می‌کند و از آن چیز، یک صورتی در ذهن خود می‌گیرد؛ در خواب، در بیداری، در سکون، حرکت، کوچک باشد، بزرگ باشد، هیچ تفاوتی نمی‌کند. انسان زنده نفسش مشغول است، انسان مرده هم حالا می‌گوییم نفسش مشغول است، اما نه به سوی زندگی؛ آن وقت فعلیت است و حالا قابلیت.

این نفس مشغول است، همیشه دنبال چیزی می‌گردد. همیشه یک صورت و یک خاطراتی برای ذهن انسان پیدا می‌شود، و انسان نمی‌تواند ذهن خود را از خاطرات فارغ کند؛ مگر اینکه از عالم صورت بگذرد و وارد در عالم مافوق صورت بشود، آن وقت نفس متوجه است به عالم بسیطی که صورت ندارد و بالاتر از صورت است؛ نه اینکه از توجه افتاده است، نفس از توجه نمی‌افتد، این لازمه حیات و زندگی است.

ذکر امور باقیه بهتر است یا ذکر امور فانیه؟!

پس بنابراین همیشه ذهن انسان و نفس انسان باید به چیزی مشغول باشد. حالا از آن چیزهایی که به او مشغول است، چه چیزی بهتر است؟ ذکر خدا بهتر است یا ذکر شیطان؟! ذکر خدا بهتر است یا ذکر نفس امّاره؟! ذکر خدا بهتر است یا

ذکر مردم؟! ذکر خدا بهتر است یا ذکر مال
فانی؟! یا ذکر شهوت؟! یا ذکر تخیلات و
توهّمات؟! یا ذکر اموری که موجب استکبار و
شخصیّت انسان می شود؟! خلاصه، ذکر بقاء
بهتر است یا ذکر امور فانیه؟!!

مسلماً آن [ذکر بقاء] بهتر است دیگر؛ چون
آن انسان را به ابدیّت گرایش می دهد، و توجّه به
این امور فانیه، ذهن انسان را به سمت خودش
می کشد. در اینجا می فرماید:

اللّٰهُمَّ اشْغَلْنَا بِذِكْرِكَ؛ «خدایا، ما را به ذکر خودت
مشغول کن، همیشه یاد تو باشیم!»

و چقدر خوب است انسان یاد خدا باشد؛
همیشه یاد خدا باشد همیشه! هیچ غفلی نکند!

اهتمام مرحوم قاضی به یاد خدا و دوری از

کلام دنیوی

یکی از دوستان ما در نجف اشرف، ایشان
می فرمود که:

ما سیزده سال به درس مرحوم قاضی - رحمة الله
علیه - می رفتیم و هر روزی یکی دو ساعت،
کمتر بیشتر خدمت ایشان بودیم، و در این مدت
سیزده سال یک کلام دنیوی از ایشان نشنیدیم که

^۱ جهت اطلاع بیشتر پیرامون این مطلب رجوع شود به آیین رستگاری، ص

یک روز یک جمله از دنیا بگویند! سیزده سال!
یکی دیگر از رفقا می گفت:

یک وقتی از شیراز یک حواله‌ای رسیده بود که ما
بدهیم خدمت مرحوم قاضی، و من هم خدمت
مرحوم قاضی تردّد نداشتیم و رفت و آمد
نمی‌کردم. یک روز رفتم خدمت ایشان و بین
نماز مغرب و عشاء آن حواله را خدمت ایشان
دادم، و بعد مدام با خودم گفتم که یک سؤالی از
ایشان بکنم، گفتم که آقا خیلی معذرت
می‌خواهم، یک سؤالی از حضرت عالی
می‌خواهم بکنم. گفتند: بگو بچه‌جان! عزیزم
بگو چه می‌خواهی بگویی؟ گفتم که: می‌خواهم
عرض کنم اینکه شما دم از وحدت خدا می‌زنید
و می‌گویید مثلاً انسان به مقام وصول می‌رسد و
به مقام لقاء خدا می‌رسد و فانی در ذات
پروردگار می‌شود، اینها حقیقت دارد یا خیال
است؟

(گفت:) مرحوم قاضی یک نگاه تندی به من
کرد، دستش را به محاسن خودش کشید گفت:
عزیز من، من چهل سال است در این وادی
هستم! خیال است؟! خیال؟!!

این، اشتغال به ذکر خدا است! «اللهم اشغلنا

بذکرک» معنایش این است که همیشه ذهن ما را

مشغول خودت کن! غیر از خودت هیچ پرده‌ای در
ذهن انسان پیدا نشود، هیچ هیچ هیچ! صاف و پاک.
و أَعِدْنَا مِنْ سَخَطِكَ؛ «و ما را از غضب خودت
در دامن خودت پناه بده!».

تو به ما غضب نکن! بگذار مردم غضب کنند،
سِوای تو غضب کند، آنها مهمّ نیست؛ امّا تو بر
ما غضب نکن! غضب تو خیلی شدید است!
غضب تو خیلی خیلی شدید است؛ آدم را قطعه
قطعه می‌کند!

و أَجْرِنَا مِنْ عَذَابِكَ؛ «ما را از عذاب خودت در
دامن خودت پناه بده!»

عذاب که می‌کنی، ما را در دامن خودت پناه
بده! ما را بگیر و نگذار از آن عذاب‌های خودت
به ما برسد! ما یک آدم‌هایی هستیم، موجوداتی
هستیم که طاقتِ خشم و غضب و عذاب و... را
نداریم؛ لذا آقا جان، ذهن ما به مواهب و نعمت و
رحمتِ رحیمیّت و جمال و... عادت کرده
است. تو اگر بعضی اوقات هم می‌خواهی ما را
گوش‌مالی بدهی، تو خدایی و [گوش‌مالی]
می‌دهی، امّا یک قسم گوش‌مالی نده که ما را دور
بیندازی! یک قسم گوش‌مالی که ما را بیشتر
نزدیک کند؛ آن گوش‌مالی عیبی ندارد! ما از
دوری تو می‌ترسیم، حالا به هر قسمی که
می‌خواهی تو ما را نزدیک کنی، به رحمت

رحیمیّت باشد، رحمانیّت باشد، جمال باشد،
جلال باشد، اختیار با خودت است.

طلب امام سجّاد علیه السلام از خداوند مواهب

لا یتناهی را

و ارزُقْنَا مِنْ مَوَاهِبِكْ؛ « روزی کن به ما از
بخشش‌های خودت! »

بخشش‌های لا یتناهی که همیشه از خزانه
جودت افاضه می‌شود و بر موجودات و بر
کائنات می‌ریزد، از آنها هم به ما بده و روزی ما
بکن!

ما آدم‌هایی هستیم که خیلی اشتها داریم، و
اشتهای ما غیر از اشتهای مردم است. اشتهای
مردم کوچک است؛ به یک لقمه نان سیر
می‌شوند، به یک آبگوشت سیر می‌شوند، به یک
چلوکباب قانع می‌شوند، به یک زندگی قانع
می‌شوند، به یک مسندی به یک حکومتی شاد
می‌شوند؛ روزی‌شان [هم همین است]! اما ما
یک دهانی داریم مگر اندازه دارد! به اندازه فلک!
تمام فلک و خورشید و قمر و منظومه و کهکشان
را بریزند درون این دهان ما، باز هم دهان بزرگ
است و این گوشه لُپّ ما هم جا نمی‌گیرد! ما
یک‌هم‌چنین اشتهایی داریم! مگر حضرت سجّاد
علیه‌السّلام نفرمود؟! آخر ما این اشتها را هم از

پیش خود نیاوردیم، ما می‌رویم دعا‌های ابو حمزه را می‌خوانیم و حضرت هم در دهان ما می‌گذارد، می‌گوید: این طوری بگو، آن طوری بگو! مثل مادر که در دهان بچه‌اش می‌گذارد و یادش می‌دهد؛ حضرت می‌گوید:

إِنَّ لَنَا فَيْكَ أُمَّلاً طَوِيلًا؛^۱ «ما خیلی آروزی بزرگی درباره‌ تو داریم!»

وقتی حضرت سجّاد این طور می‌گوید، ما چه بگوییم؟! به ما یاد می‌دهد دیگر.

و اَرْزُقْنَا مِنْ مَّوَاهِبِكَ؛ «از آن روزی‌های زیاد نصیب ما کن!» از این چیزها به ما بدهی ما سیر نمی‌شویم و تو هم خدای رزّاقی: **(إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ)**^۲، و وظیفه رزّاق این است که مرزوق را روزی بدهد؛ روزی ما باید یک روزی‌ای باشد که ما را سیر کند، و الا حاشا به کرم تو که ما را در سر سفره خود دعوت کنی و آن وقت غذا به اندازه ما نیاوری! این خوب نیست. اگر راضی می‌شوی که بگویند: این خدا، خدایی است که

^۱ مصباح المتهجّد و سلاح المتعبّد، ج ۲، ص ۵۸۶، فرازی از دعای ابو حمزه ثمالی.

^۲ سوره ذاریات (۵۱) آیه ۵۸. رساله نکاحیه، ص ۱۳۸: «مسلماً خداوند است تنها که او بسیار روزی‌دهنده است و دارای قوّت و قدرتی محکم و استوار می‌باشد.»

مرزوق را سیر نمی کند و از سر سفره اش گرسنه بلند می شوند، به خصوص در افطار ماه رمضان، خُب بکن! اگر نه، یک خدای رزّاقی هستی که باید سیر کنی، ما را باید سیر کنی دیگر! إِنَّ لَنَا فیکَ أَمَلًا طَویلًا! ما این طوری هستیم.

و ارزُقْنَا مِنْ مَوَاهِبِکَ و أَنْعِمَ عَلَینَا مِنْ فَضْلِکَ؛
«إنعام کن بر ما از فضل خودت!»

بریز به آن مقداری که ما دیگر نه دست بشناسیم از پا و سر بشناسیم از دست؛ هیچ نشناسیم! چه چیزی بشناسیم فقط؟ اشتهای به ذکر خودت.

و ارزُقْنَا حَجَّ بَیتِکَ و زیارَةَ قَبْرِ نَبِیِّکَ صَلَوَاتُکَ و رَحْمَتُکَ و مَغْفِرَتُکَ و رِضْوَانُکَ عَلَیْهِ و عَلَیْ أَهْلِ بَیتِهِ، إِنَّکَ قَرِیبٌ مُجِیبٌ.

«ما را روزی کن اینکه قصد کنیم و بیاییم خانه تو را زیارت کنیم و حج انجام بدهیم و زیارت قبر پیغمبرت را بجا بیاوریم، که صلوات و رحمت و مغفرت و رضوان تو بر آن پیغمبر و بر اهل بیت آن پیغمبر باشد!

تو هم خیلی نزدیکی و اجابت می کنی و حرف ما را هم گوش می کنی! این دعای ما را هم مستجاب کن که حج را انجام بدهیم!»

استحباب دعا کردن برای تشرّف به حج

مستحبّ است که انسان همیشه از خداوند

علیُّ اُعلیٰ تقاضا کند برای حج. ^۱ حج خیلی عبادت خوبی است، خیلی خوب است! و مستحبّ مؤکّد است که انسان هر سال حج کند^۲

^۱ درخواست و دعای برای تشرّف به حج در بسیاری از ادعیه وارد شده است؛ خصوصاً در ادعیه ماه مبارک رمضان و از جمله: اقبال الأعمال، ج ۱، ص ۲۴:

«از امام صادق و امام کاظم علیهما السّلام روایت است که فرمودند:

”در تمام ماه مبارک رمضان از ابتدا تا آخرش بعد از هر نماز فریضه بگویید:

اللهمّ ارزقنی حجّ بیتک الحرام فی عامی هذا و فی کلّ عامٍ، ما أبقیتنی فی یسرٍ منکَ و عافیةٍ و سعةٍ رزقٍ، و لا تُخلینی من تلك المواقفِ الکریمةِ و المشاهدِ الشریفةِ و زیارةِ قبرِ نبیکَ صلواتکَ علیه و آله، و فی جمیعِ حوائجِ الدنیا و الآخرةِ فکن لی! اللهمّ انی أسألكَ فیما تقضی و تُقدّرُ من الأمرِ المحتومِ فی لیلةِ القدرِ من القضاءِ الذی لا یُردُّ و لا یُبدّلُ أن تکتبنی من حجاجِ بیتک الحرامِ، المبرورِ حجّهم، المشکورِ سعیتهم، المغفورِ ذنوبهم، المُکفّرِ عنهم سیئاتهم؛ و اجعل فیما تقضی و تُقدّرُ أن تُطیلَ عُمری فی طاعتکَ و تُوسّعَ علیّ رزقی و تُؤدّیَ عنی أمانتی و دینی! آمینَ رَبَّ العالمینَ“.

^۲ رجوع شود به وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۱۳۳.

و یک عملی است که واقعاً عوض می‌کند؛
افرادی که حج نکردند نمی‌دانند، افرادی که حج
کردند می‌دانند که اینها حج انسان را اصلاً عوض
می‌کند!

داستان تشرّف خواهر مؤلف به حجّ تمتّع

یکی از این همشیره‌های ما خیلی مقدّس و
خیلی یک طریق خاص و... بود؛ چند سال پیش،
وقتی می‌خواستیم مکه برویم رفتیم خدمت ایشان
که: شما هم امسال بیاید برویم مکه! گفت: «نه! این
مکه‌ای که مردم می‌روند، مکه نیست؛ تجارت و
سیاحت است! من می‌خواهم مکه بروم که
خدا پسند باشد!» از این حرف‌ها. گفتم: خُب حالا
شما آن طوری که می‌خواهی بیا برویم! گفت: «من با
این خصوصیات و با فلان و... نمی‌توانم؛ حالا دیگر
مُد شده است همه مردم آقاها با خانم‌هایشان
می‌روند مکه!» خلاصه، محکم، که اصلاً [حاضر به
آمدن نمی‌شد!] باز این قدر صحبت کردیم و
یواش یواش و ملایم، این طرف و آن طرف، عیناً
مانند ماهی‌گیرهایی که می‌خواهند ماهی بگیرند.

^۱ جهت اطلاع از اهمیّت بجا آوردن حج در اوان سنّ بلوغ و تأثیرات شگرف
این فریضه در روح و جان انسان رجوع شود به روح مجرد، ص ۵۰۰.

می گویند: «إِنَّ مِنَ الْبَيَانِ لَسِحْرًا.»^۱ تا اینکه او یک خورده نرم تر شد و بعد مقدمات و... ، حالا اینها عکس می خواهند. گفت: «عکس! مگر من عکس می اندازم! مگه که نباید با عکس باشد!» گفتیم: ما از شما آن طور عکس که نمی خواهند! چادر سرت می کنی و می کشی روی صورت خودت، می روی پیش یک عکاس زن [و عکس] می اندازی! اینها فقط یک مستمسکی می خواهند آنجا بحسابانند؛ این که عکس نیست! این هم اشکال ندارد.

خلاصه ما به هزار وسیله یک هم چنین عکسی از ایشان بردیم و گذرنامه شان را گرفتند و با هم رفتیم. رفت آنجا، طوافی کرد و سعی ای و منظره ای و دادی و بیدادی و لبیکی و عجیب و عجیب! او می آمد در مسجد الحرام دیگر نمی خواست بیرون بیاید؛ هیچ! هیچ!

ما برگشتیم. او از یکی دو ماه که مانده بود به موسم حج، دیگر دیوانه شده بود، او را حرص

^۱ من لا يحضره الفقيه، ج ۴، ص ۳۷۹، به نقل از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:

«إِنَّ مِنَ الشُّعْرِ لِحِكْمَةٍ، وَإِنَّ مِنَ الْبَيَانِ لَسِحْرًا»؛ نور ملكوت قرآن، ج ۲، ص ۳۳۲: «[هرآینه بعضی از انواع شعر، حکمت می باشد و] بعضی از انواع سخن، چنان در افاده معنا و تسخیر افهام مخاطبان، با فنون بلاغت و استعمال مجازات و انواع استعارات مؤثر است که می توان آنها را از اقسام سحر نامید.»

برداشته بود! گفتیم: چه شده است آقا؟! تو که می گفتی این حج زیارت نیست؛ سیاحت است و تجارت است و گردش است و...! گفت: «نه، آقا! این طورها نیست! یک حساب های دیگر است!» خب خدا إن شاء الله باز مجدداً قسمت کند!

امام مجتبی علیه السلام بیست و پنج مرتبه پیاده

حج کردند

خلاصه مطلب، حج این طور است؛ و لذا حضرت امام حسن مجتبی بیست و پنج مرتبه پیاده حج کردند،^۱ حضرت امام زین العابدین ظاهراً با شتر خودشان همین مقدار یا مقداری کمتر بیشتر حج کردند،^۲ خلاصه هر سال حج می کردند. و به خصوص حج؛ غیر از عمره است! ثواب حج خیلی بیشتر از عمره است! و به حج نزدیک تر، آن عمره ای است که انسان در ماه رجب انجام می دهد.

«و ما را موفق کن به زیارت قبر پیغمبرت، که صلوات و رحمت و مغفرت و رضوان تو بر او و

^۱ مناقب آل أبي طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۱۸۰؛ السنن الكبرى، بیهقی، ج ۴، ص ۳۳۱؛ شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار علیهم السلام، ج ۳، ص ۱۱۱ و ۵۳۷.

^۲ الخصال، ج ۲، ص ۵۱۸.

بر اهل بیتش باد» که اینها آمدند و این راه را باز کردند و تبیین کردند و آن معانی را به انسان القا کردند و با این انسان مادیِ شَهْوِی که مُنْغَمِر در مادیات است و قلبش به آمال و آرزوها دوخته و چسبیده شده است، آنها چه زحمت‌ها کشیدند تا اینکه این قلب‌ها را حرکت دادند و بردند به آن عالم، و مردم را دارای عشق و علاقه به ابدیت کردند، و راه مردم را با خدا باز کردند. اینها همه به واسطهٔ برکات پیغمبر و اهل بیت پیغمبر بوده است؛^۱ حتی آن نعمتی که بر انبیاء سابقین و اُمم آنها نازل می‌شده به واسطهٔ رحمت پیغمبر ما و اهل بیت پیغمبر ما بوده است. پس اینها بر ما سوی الله حق دارند؛ رحمت و مغفرت و رضوانت را بر آنها زیاد کن! و دائماً آنها را در صفات جمال خود حرکت بده! و در ذات مقدس خود که لا یتناهی^۱ است، روز به روز بر سعه و بر درجهٔ آنها بیفزای!

و اَرْزُقْنَا عَمَلًا بِطَاعَتِكَ؛ وَ تَوْفَّنَا عَلٰی مِلَّتِكَ وَ سُنَّةِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ؛ «خدایا! ما را موفق کن، ما را روزی کن که به طاعت تو عمل کنیم! آنچه موجب طاعت تو است، عمل کنیم، آنچه

^۱ جهت اطلاع از توسل انبیا به خمسه طیبه و نزول رحمت بر آنها به واسطهٔ اهل بیت علیهم السلام، رجوع شود به معاد شناسی، ج ۹، ص ۱۹۵.

موجب رضای تو است ما عمل کنیم. غفلت
 نکنیم، عمل به غیر طاعت تو نکنیم، دل غیر از تو
 را خشنود نکنیم. و ما را بمیران بر آیین خودت!«
 هر کس يك آیینی دارد؛ مردم آیینی دارند،
 قوم‌ها، عشیره‌ها، طوایف، اُمم، هر کدامیک سنتی
 دارند، سنت‌های جاهلی، بدعت‌های جاهلی، مغزها را
 گرفته و همه مردم را در اوهام مُتَحَجِّر و مُتَقَشِّر کرده
 است «خدایا ما را بمیران بر سنت خودت، بر آیین
 خودت» [خدایا] تو هم آیین داری، آیین تو ”لا إله إلاَّ
 الله“ است؛ غیر از تو هم هیچ چیزی در عالم وجود
 نیست.^۱ این آیین خدا است؛ ملت پروردگار، آیین
 پروردگار، قرآن کریم و احکام او است که همه بر محور
 توحید دور می‌زند. ما را بر این آیین بمیران! و از تمام
 آیین‌ها و سنت‌های جاهلی، ما را بر حذر بدار! و هر
 آیینی که غیر از آیین تو باشد، بدون استثنا از سنت‌های
 جاهلی و از آیین‌های جاهلی است. و بین کفر و اسلام
 که فاصله نیست.

^۱ جهت اطلاع از مفاد کلمه «لا اله إلا الله»، رجوع شود به نور ملکوت قرآن،
 ج ۴، ص ۱۹۶؛ رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، ص ۱۹۲.

معنای اصطلاحی سنت

و سُنَّةِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛ «ما را بر سنت پیغمبرت بمیران!»

سنت: یعنی آن عملی که انجام می‌دهد و آن عمل، نه از نقطه نظر کار شخصی اوست؛ از نقطه نظر یک کار اصولی است که برای تمام امت، مقدر فرموده و معین فرموده، و خودش به‌عنوان الگو و به‌عنوان برنامه، آن عمل را انجام می‌دهد که مردم از روی دست پیغمبر رفتار کنند. این را می‌گویند: سنت. ما را بر سنت پیغمبرت صلی الله علیه و آله بمیران!

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيْتَنِي صَغِيرًا! إِجْزِهِمَا بِالْإِحْسَانِ إِحْسَانًا وَبِالسَّيِّئَاتِ غُفْرَانًا!

«خدایا مرا بیامرز، و پدر و مادر مرا بیامرز و آن دو را مورد رحمت خود قرار بده، کما اینکه در حال کودکی آنها مرا تربیت کردند! و آنها را به احسانی که درباره من کردند جزای احسان بده! و گناہانی هم که انجام دادند همه را مورد غفران و آمرزش خود قرار بده!»

این هم دعا برای پدر و مادر! و مستحب است که همیشه انسان برای پدر و مادر خودش دعا کند، پدر و مادر منتظرند.^۱ اوّل، حضرت سجّاد

^۱ الکافی، ج ۲، ص ۱۵۹:

«از معمر بن خلّاد روایت است: از امام رضا علیه السّلام پرسیدم: آیا برای

بر پیغمبر و بر اهل بیت پیغمبر دعا کرد، از او گذشت به پدر و مادر؛ چون پدر و مادر هم مقدمه وجود انسان اند و تا رحمت به ایشان نرسد، رحمت به انسان نمی رسد. اول انسان باید صلوات بفرستد و دعا کند، بعد برای خودش دعا کند؛ چون آنها اصل هستند و انسان فرع. پدر و مادر هم همین طور هستند، پدر و مادر نباید فراموش شوند.

کیفیت «نماز والدین»

یک نمازی وارد است به نام «نماز والدین» که بسیار نماز خوبی است! اگر آدم وقت کند در هر شبانه روز، دو رکعت بخواند؛ در رکعت اول بعد از حمد، ده مرتبه: **﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ**
وَاللْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ﴾^۱، در رکعت دوم بعد از حمد، ده مرتبه: **﴿رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ**

پدر و مادرم دعا کنم اگر چه مذهب حق را نشناسند؟
 حضرت فرمود: اُدْعُ لَهُمَا وَ تَصَدَّقْ عَنْهُمَا؛ و إن كانا حَيِّينَ لا يَعْرِفَانِ الْحَقَّ فَدَارِهِمَا فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي بِالرَّحْمَةِ لَلا بِالْعُقُوقِ.

”برای آنها دعا کن و از جانب آنها صدقه بده! و اگر زنده باشند و مذهب حق را نشناسند با آنها مدارا کن؛ زیرا رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فرمود:

خدا مرا به رحمت فرستاده است نه به عقوق و بی مهری و ناسپاسی!“

^۱ سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۴۱. مهر تابان، ص ۱۸۹:

«بار پروردگار من! بیامرز مرا و پدرم را و مادرم را و مؤمنان را در روزی که حساب برپا می شود.»

وَلَمَنْ دَخَلَ بَيْتِي مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ^۱،

بعد از اینکه نماز تمام شد ده مرتبه: **(رَبِّ**

أَرْحَمَهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا).^۲ این [نماز]

خیلی مؤثر است و مرتب به پدر و مادر می‌رسد.^۳

حکایتی در کیفیت رسیدن نماز والدین به آنها

وقتی که مرحوم دایی پدر ما، آقای آقا میرزا محمد طهرانی، از سامراء آمده بودند طهران، و از طبقات مختلف، خیلی هم به دیدن ایشان می‌آمدند و من جمله از افرادی که در منزل ما خدمت می‌کردند، عموهای ما بودند، همین آقای آقا سید محمدتقی که الآن حیات دارند، آقا سید محمد رضا، آقا سید محمد کاظم؛ اینها می‌آمدند صبح تا به غروب از مردم پذیرایی می‌کردند. یک روز مرحوم آقا میرزا نجم‌الدین، که پسر دایی پدر ما بود، به عموی ما حاج سید محمد رضا گفت: «من مادرت [عمه‌ام] را خواب دیدم و به من

^۱ سوره نوح (۷۱) آیه ۲۸. ترجمه:

«بار پروردگار من! پیامرزم را و پدرم را و مادرم را و هر که با ایمان وارد خانه‌ام شود و همه مؤمنین و مؤمنات را.» (محقق)

^۲ سوره اسراء (۱۷) آیه ۲۴. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۳۲:

«بار پروردگار من! بر آن دو رحمت بفرست، هم‌چنان که آن دو مرا در سنّ صغیر و دوران صباوت و کودکی پرورش دادند، و به سرحدّ رشد و کمال رسانیدند.»

^۳ مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۱۱۳؛ مکارم الأخلاق، ص ۳۳۴.

گفت: چند شب است که محمدرضا غذای ما را نمی‌فرستد!» این خواب را می‌بیند و فردا تا آقا سید محمدرضا - که عموی ما باشند - می‌آیند منزل، این خواب را برای ایشان تعریف می‌کند و می‌گوید: «من والدهات را خواب دیدم و ایشان می‌گفت که: چند شب است که محمدرضا غذای ما را نمی‌فرستد!» عموی ما می‌رود در فکر که این یعنی چه؟! ما مثلاً برای پدر و مادرمان چه کار می‌کردیم که چند شب است غذای آنها را نمی‌فرستیم؟! یک مرتبه متوجه می‌شود! این خواب را خود عموی من آقا سید محمدرضا، برای من تعریف کرد. ایشان می‌گفت:

بیست و پنج یا سی سال بود که من هر شب بین [نماز] مغرب و عشاء دو رکعت نماز والدین می‌خواندم. و این چند شبی که می‌آمدم اینجا روزها خدمت می‌کردم، دیگر مجال خواندن این دو رکعت نماز والدین را نداشتم؛ هیچ کس هم از این موضوع خبر نداشت! او مادر را خواب می‌بیند که: محمدرضا چند شب است غذای ما را نفرستاده است!^۱

سالک باید دل پدر و مادر را به دست بیاورد

^۱ معاد شناسی، ج ۳، ص ۱۹۸.

پس انسان همیشه باید برای پدر و مادر دعا کند و تا پدر و مادر دارد باید قدرشان را بداند، وقتی از دست رفتند دیگر رفت! انسان تا آخر عمر بگردد نه پدری پیدا می‌کند، نه مادری! و اگر کسی بخواهد که راه برایش باز بشود، باید دل پدر و مادر را به دست بیاورد. دل پدر و مادر را به دست آوردن خیلی عجیب است!! خیلی خیلی عجیب است و بسیار مؤثر است برای باز شدن قفل‌های آسمانی، و کلیدش محبت آنها است!

حالا از پدر و مادر گذشت، از او پایین‌تر:

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ، الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالْأَمْوَاتِ، وَتَابِعْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ بِالْخَيْرَاتِ؛ «خدایا! همه مؤمنین و مؤمنات را مورد غفران و رحمت خودت قرار بده! تمام مؤمنین و مؤمنات عالم!»

«الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ»؛ زنده‌ها، آن طرف دنیا هستند،

آفریقا هستند، مشرق عالم، مغرب عالم، شمال عالم، جنوب عالم؛ هر جا که مؤمن است و مسلمان است، او مرتبط به انسان است! [خدایا] از گناهانشان بیامرز، قلب آنها را پاک کن و صفا بده!

^۱ جهت اطلاع بیشتر از اهمیت احترام به پدر و مادر و آثار روحی آن بر نفس انسان، رجوع شود به نور ملکوت قرآن ج ۱ ص ۱۴۱: داستان دوره‌گردی که در اثر خدمت به مادر برای او کشف حجاب ملکوت شد.

مرده‌هایشان را هم مورد مغفرت قرار بده، آنها

را هم بیامرزش!

در همهٔ خیرات، ما را با مؤمنین عالم شریک

کن

«و تابعِ بَيْنَا و بَيْنَهُم بِالْخَيْرَاتِ؛ بین ما و آنها را

به یک رشتهٔ متصل به واسطهٔ خیرات، متصل کن،

جدا نکن!»

تابع: به معنای والی است. والی، یوالی، موالاة؛

تابع، یتابع، متابعة: یعنی پی‌درپی درآمدن، چیزی دنبال

دیگری آمدن بدون فاصله، موالات. مثلاً: من برای شما

صحبت می‌کنم، می‌گویند: دارم به موالات صحبت

می‌کنم. اما اگر نه، الآن صحبت کنم، بعد پنج دقیقه

ساکت شوم و دو مرتبه صحبت کنم؛ اینجا دیگر آن

رشته، موالات خود را از دست داد و پی‌درپی نیست.

تابع: یعنی به موالات و متابعت، یکی پشت سر

دیگری.

بین ما و بین تمام این مؤمنین و مؤمناتی را که

در عالم هستند، از مرده‌ها و زنده‌ها، به خیراتی که به

ما عنایت می‌کنی، رشتهٔ ما را متصل کن! ما برای

مؤمنین و مؤمنات دعا می‌کنیم، این رشته متصل است؛ دو مرتبه دعای دیگر، متصل است؛ به آنها انفاق می‌کنیم، صلهٔ رحم می‌کنیم، تشییع جنازه می‌کنیم، برای آنها طلب رحمت می‌کنیم، اصلاً برای آنها خیر می‌خواهیم، این خیری که برای آنها می‌خواهیم، در خواب و بیداری، یک رشته‌ای است که دائماً ما را به تمام دل‌های مؤمنین و مؤمنات، «الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالْأَمْوَاتِ»، همیشه متصل می‌کند؛ این اتصال نباید بریده شود. دنبال و پی در پی، دل‌های ما را به همهٔ مؤمنین و مؤمنات به خیرات متصل کن!

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِحَيِّنَا وَمَيِّتِنَا، وَشَاهِدِنَا وَغَائِبِنَا، ذَكَرْنَا وَأُنْثَانَا، صَغِيرِنَا وَكَبِيرِنَا، حُرَّنَا وَمَمْلُوكِنَا!

«خدایا بیمارز؛ غفرانت را شامل حال زنده‌های ما و مرده‌های ما بکن؛ افرادی که حضور دارند و شاهدند، افرادی که غایب‌اند، افرادی که مذکرند و مردند، افرادی که مؤنث‌اند و زنانند، افرادی که صغیرند و کودک‌اند و خردند، کبیرند و بزرگ‌اند، حُرّند و آزادند، یا مملوک‌اند و غلام و کنیز؛ همهٔ اینها را بیمارز!

همهٔ اینها برای ما هستند: حُرَّنَا، مَمْلُوكِنَا،

أُنْثَانَا، غَائِبِنَا، شَاهِدِنَا همه مؤمن‌اند و هرکسی که مؤمن شد، برادر انسان می‌شود و با انسان ربط پیدا می‌کند و انسان برای همهٔ آنها باید دعا کند! و دعا هم مؤثر است!! نه اینکه خیال کنید دعایی که انسان

می کند فقط نتیجه اش عائد خودش می شود؛ نه!
اینکه عائد خودش می شود به جای خود، همین که
دعا می کند نور و رحمت برای آنها می فرستد؛ حالا
یکی مشرق عالم باشد، یکی مغرب عالم.

حکایت مرحوم علامه و دعای رفیقی در حق

او

آن زمان هایی که بنده نجف بودم یک ماه
رمضان آمدم کربلا؛ ماه رمضان که درس ها
تعطیل بود، کربلا بودیم. و یک رفیقی داشتیم
خیلی حالش خوب بود و او چند روز رفت برای
بغداد و کاظمین و برگشت. یک روز من خیلی
حال قبض عجیبی داشتم و به من خیلی قبض
دست داد، خیلی زیاد! علتش را هم نمی دانستم.
غسل کردم، وضو گرفتم که بیایم حرم نماز
بخوانم، آمدم در صحن حضرت سیدالشهداء
علیه السلام، باز هم همین طور حال قبض بود و
نتوانستم بروم داخل حرم، تقریباً تا یک ساعت
به ظهر گوشه صحن نشستم؛ یک مرتبه دیدم یک
حال نشاط و سرور و وجدی پیدا شد، خیلی
عجیب! حال بسطی که هیچ قابل قیاس با آن
قبض سابق و گرفتگی نبود! برخاستم و رفتم
حرم و زیارت و نماز و تا ظهر بودیم و آمدیم.
فردا این آقا برگشت. آمد، گفت:

سید محمدحسین! دیروز چه بود، حالت این طوری بد شده بود؟! (گفت): من دیدم خیلی حالت قبض است و خیلی ناراحتی، رفتم خدمت موسی بن جعفر و یک ساعت به ظهر دو رکعت نماز خواندم و برایت دعا کردم.

همان دقیقه‌ای که او برای ما آنجا رفته و دعا کرده، اینجا به ما رسیده بود. بین کاظمین و بین کربلا هم هیچ‌ده فرسخ فاصله است! فرسخ مهم نیست، مغرب و مشرق باشد، دل‌ها وقتی مرتبط باشد این طوری است.^۱

یک وقت شما در منزل خودتان نشستید و می‌بینید حال قبض برایتان پیدا شد، علتش را هم نمی‌دانید؛ در مغرب عالم یک رفیقی دارید برای او قبض پیدا شده است. یا برای شما قبض پیدا می‌شود، برای او پیدا می‌شود. وقتی دل‌ها مرتبط شود، این از آثارش است. حالا تمام مؤمنین و مؤمناتی که در عالم هستند، اینها از نقطه نظری با انسان ربط دارند و انسان باید همیشه برای اینها دعا کند؛

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ، الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالْأَمْوَاتِ!

توصیه‌های پیامبر اکرم به حضرت فاطمه زهرا

عليهما السلام در اعمال قبل از خواب

^۱ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به معاد شناسی، ج ۹، ص ۱۱۴.

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تشریف
آوردند در خانه فاطمه زهرا سلام الله علیها؛
گفتند:

«ای فاطمه جان! هر شب که می خواهی
بخوابی، نخواب تا این کارهایی که من می گویم
انجام بدهی، انجام دهی!»

حضرت فاطمه عرض کرد:

«پدر جان، چه کار کنم؟» پیغمبر فرمودند:

«هر شب که می خواهی بخوابی، یک ختم قرآن
بکن و یک حجّ و عمره هم انجام بده و تمام
مؤمنین و مؤمنات را از خود خشنود کن و تمام
انبیا و ملائکه را شفیع خود قرار بده!»

حضرت فاطمه سلام الله علیها عرض کرد:

«پدر جان، من چگونه می توانم این کار را بکنم؟!
هر شب یک ختم قرآن کنم قبل از خواب! یک
حجّ عمره هم بکنم! مگر می شود؟! حج اصلاً در
زمان معین در سال است، در سال هر کسی یک
حج می تواند بکند، من چگونه هر شب یک حج
کنم؟! و من چگونه می توانم تمام مؤمنین و
مؤمنات عالم را از خودم راضی کنم؟! و تمام
پیغمبران و ملائکه را شفیع خود قرار بدهم?!»

حضرت فرمودند:

«ای فاطمه جان! هر کس سه بار سوره (قُلْ هُوَ

اللَّهُ ^۱ بخواند، ثواب یک ختم قرآن است، پس سه تا **(قُلْ هُوَ اللَّهُ)** می خوانی؛ و اگر کسی بگوید: «سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ» ثواب حج و عمره دارد؛ و اگر کسی بگوید: «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ» تمام مؤمنین و مؤمنات را راضی کرده است، (چون این دعا است و دعاهم می رود و همه را راضی می کند)؛ و بعد بگوید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ وَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ» این صلوات و درود موجب این می شود که پیغمبر و اهل بیت پیغمبر و ملائکه و فرشتگان مقرب و انبیاء و مرسلین را شفیع خود قرار داده است. ^۲

خیلی آسان است! آدم وقتی می خواهد بخوابد، سه تا **(قُلْ هُوَ اللَّهُ)** می خواند، یک تسبیحات اربعه، «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ»، این کارها را می کند و می خوابد؛ به این آسانی! این هدیه کمی نیست!

كذَّبَ الْعَادِلُونَ بِاللَّهِ وَ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا

^۱ سوره إخلاص (۱۱۲).

^۲ عوالم العلوم و المعارف، ج ۱۱، قسم ۲، ص ۸۵۷، به نقل از خلاصة الأذکار، مرحوم فیض کاشانی.

عَدَلٍ بِهِ: یعنی يكِ عِدَلٍ قَرَارِ دَادٍ؛ عِدَلٍ: یعنی

لِنِگَه. این كَفَّهٗ تَرَاوِ عِدَلٍ دَارِد، عِدَلِشْ اَن كَفَّهٗ دِیْگَر

اِسْت. يَكِ دَانَهٗ نَعْلٍ و كَفَشِ اِنْسَانِ عِدَلٍ دَارِد، عِدَلِشْ

[لِنِگَهٗ دِیْگَرِشْ اِسْت]. عِدَلٍ اِنْسَانِ اَسْتِیْنِ اِنْسَانِ، اَسْتِیْنِ

دِیْگَرِشْ اِسْت. پَایِ اِنْسَانِ عِدَلٍ دَارِد، عِدَلِشْ اَن پَایِ

دِیْگَرِ اِسْت.

مِزَاحِ پِیَاْمِبْرِ اَكْرَمِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ اٰلِهِ وَ اٰلِهِ

اَصْحَابِ دَرِ مَسْجِدِ

یْکِ رَوْزِ پِیْغَمْبَرِ پِیْشِ اَصْحَابِ نَشِیْسْتَهٗ بُوْدَنْد -

بَعْضِیِ اَوْقَاتِ هَمِ پِیْغَمْبَرِ مِزَاحِ مِیْ کَرْدَنْد - ، بَعْدِ یْکِ

پَایِ شَانِ رَا اَز زَیْرِ جَاْمِهٖ بَیْرُوْنِ اَوْرَدْدَنْد وَ گُفْتَنْد:

«بِگُوِیْدِ بَیْنِمِ اِنِیْنِ پَایِ مَنِیْنِ شَکْلِیْنِ چِیْسْتِ؟» تَمَامِ

اَصْحَابِ دَرِ فِکْرِ رَفْتَنْد. یْکِیْ گُفْت: شَکْلِیْنِ فِلَانِ اِسْت،

یْکِیْ گُفْت: شَکْلِیْنِ فِلَانِ اِسْت، وَ... هِیْچِ کَدَامِ هَمِ

دَرِ سْتِ نَگُفْتَنْد.

حَضْرَتِ اَن یْکِ پَایِ دِیْگَرِشَانِ رَا هَمِ

دَر اَوْرَدْدَنْد وَ گُفْتَنْد: «شَکْلِیْنِ اِنِیْنِ اِسْت!» اِنِیْنِ مِیْ شُوْدِ

مَعْنَایِ عِدَلِ. اَز اِنِیْنِ مِزَاحِ هَا مِیْ کَرْدَنْد!

مِزَاحِ پِیَاْمِبْرِ وَ اَمِیْرِ الْمُؤْمِنِیْنِ عَلَیْهِمَا السَّلَامُ بَا

هَمِ دِیْگَرِ

یک وقت [پیغمبر] با امیرالمؤمنین علیه السلام

نشسته بودند و مشغول خرما خوردن بودند؛ بعد این دانه‌های خرما را که پیغمبر می‌خوردند هسته‌هایش را می‌گذاشتند جلوی امیرالمؤمنین. هسته‌های امیرالمؤمنین و هسته‌های پیغمبر همه جلوی امیرالمؤمنین جمع شده بود؛ بعد پیغمبر یک مزاحی کردند گفتند: «یا علی، نگاه کن چقدر خوردی!» امیرالمؤمنین هم شاگرد پیغمبر است، گفت: «یا رسول الله، آن کسی که با هسته خورده بیشتر خورده است!»^۱

مزاح پیامبر اکرم با زن شاکی از شوهرش

یک روز زنی آمد پیش پیغمبر و شروع کرد به بدگویی از شوهرش که: این شوهر با من قهر کرده و چه کرده است و چه کرده و چه کرده است! حضرت گوش دادند و گفتند: «شوهر تو همان آدمی نیست که سفیدی چشمش غلبه دارد بر سیاهی اش؟!» گفت: نمی‌دانم یا رسول الله! حضرت فرمودند: «برو ببین!»

حالا شوهر این با او قهر است دیگر! آمد [و

به نحوی نگاه کرد]! همه مردها سفیدی بر

^۱ زهر الربیع، ص ۷؛ انوارالنعمانیة، ج ۴، ص ۷۱.

سیاهی غلبه دارد دیگر؛ در تمام چشم‌ها سفیدی
بر سیاهی غلبه ندارد؟! همیشه سفیدی بر سیاهی
غلبه دارد! به واسطه آن نگاه آشتی شد دیگر، و
کار تمام شد! ^۱ و ^۲

«كَذَّبَ الْعَادِلُونَ.» اما خدا لنگه ندارد، خدا عدل

ندارد. عادل: یعنی آن کسی که عدل درست می‌کند؛

عادل بالله: یعنی آن کسی که برای خدا عدل درست

می‌کند؛ عدل: یعنی اُنْبَاز و شريك. خدا یکی است.

انسان با این يك لنگه کفش نمی‌تواند راه برود، عدل

می‌خواهد. آدم با يك پا می‌تواند راه برود؟! با يك

دست می‌تواند رانندگی کند؟! مرغ با يك بال می‌تواند

بپرد؟! اما خداوند یکی است؛ دوتا بالش در خودش

است، دوتا پا در خودش است، دوتا دست در خودش

است، از خودش است؛ وجود مقدّسش واحد است و

عدل ندارد.

^۱ جهت اطلاع از لطائف و شوخی‌های پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، رجوع شود به مناقب آل ابی طالب علیهم السّلام، ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۱۴۵ - ۱۴۹؛ کشف الأسرار فی شرح الإستبصار، ج ۱، ص ۱۵۴ - ۱۶۲؛ محجة البيضاء، ج ۵، ص ۲۳۳.

^۲ مناقب آل ابی طالب علیهم السّلام، ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۱۴۸؛ کشف الأسرار فی شرح الإستبصار، ج ۱، ص ۱۵۹.

آن کسانی که در عالم وجود به چیزی توجه می‌کنند و از خدا غفلت می‌کنند، آن را عدل برای خدا قرار می‌دهند؛ آن می‌شود شریک. یعنی: خدایا، تو هستی، این هم جفت تو! از تو تنهایی کار بر نمی‌آید! تو در حکم پرنده‌ای هستی که یک بالت همان قدرت و عظمت است، یک بالت هم توجه به امور مادی؛ زن، فرزند، تجارت، حکومت، زراعت، علم، قدرت، آن چیزهایی که انسان در دنیا به آن توجه می‌کند و آنها را هم در مقابل خدا مؤثر می‌بیند؛ این می‌شود عدل خدا.

مشرکین، وجودشان در عالم گم می‌شود

حضرت می‌فرماید:

كَذَّبَ الْعَادِلُونَ؛ «همهٔ اینها دروغ می‌گویند، این کسانی که برای خدا عدل قرار می‌دهند، شریک قرار می‌دهند، دروغ می‌گویند! خدا عدل ندارد.»
و ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا؛ «گم می‌شوند در يك گُمی که خیلی بعید است! دیگر اصلاً پیدا نمی‌شوند!»

بعضی از چیزها ممکن است گم شود ولیکن [اگر] انسان بگردد، فوراً پیدا کند، یا با زحمت پیدا کند؛ ولی بعضی چیزها گم می‌شود دیگر پیدا نمی‌شود، اصلاً پیدا نمی‌شود! این افرادی که برای خدا عدل قرار می‌دهند و شریک قرار می‌دهند، گم می‌شوند، وجودشان گم می‌شود!

از عالم حیات و از حرم امن و امان الهی و از مقام
قرب و از وزش نسیم‌های جان‌بخش عالم قرب
گم می‌شوند، اصلاً به مشام آنها از این بوهای
عطر نمی‌رسد و از این نسیم‌ها نمی‌رسد! گم
می‌شوند.^۱

و خَسِرُوا خُسْرَانًا مُّبِينًا؛ «اینها زیان‌کار می‌شوند و
دستشان خالی می‌شود؛ یک زیان و یک خسران
آشکاری!»

ممکن است انسان یک‌وقت زیان‌کند ولی
خیلی نمود نداشته باشد؛ ولی یک‌وقت این زیان
خیلی نمود دارد؛ ورشکستگی خیلی عجیب
می‌شود! این کسانی که برای خدا شریک قرار
می‌دهند نتیجه‌اش این است!

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ و آلِ مُحَمَّدٍ، و اخْتِم لِي
بِخَيْرٍ و اكْفِنِي مَا أَهَمَّنِي مِنْ أَمْرِ دُنْيَايَ و آخِرَتِي؛
«خداوندا! درود بی‌پایان خود را بر محمد و آل
محمد بفرست، و عاقبت امر مرا ختم به خیر کن!
(عاقبت، امر به خیر کن!)»

یعنی وقتی انسان می‌خواهد از دار دنیا برود،
سیر باشد؟! مال داشته باشد؟! نه، نه! اینها
عاقبت به خیری نیست؛ عاقبت به خیری یک

^۱ جهت اطلاع بیشتر پیرامون نابود شدن گمراهان، قبل از وصول به عالم
انوار، رجوع شود به معاد شناسی، ج ۸، ص ۱۶۱.

معنی دیگر است.

بهترین روزها، روز مرگ است با نامه قبولی

اعمال

امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد آمدند و دیدند مردم نشسته‌اند دارند با همدیگر صحبت می‌کنند؛ یکی در آن حلقه می‌گفت: بهترین روزها، روز جمعه است؛ یکی می‌گفت: نه، نیمه شعبان است؛ یکی می‌گفت: روز عرفه است. در بین آنها نزاع بود. یکی می‌گفت: بهترین ماه‌ها، ماه رمضان است؛ یکی می‌گفت: ماه رجب است؛ یکی می‌گفت: ماه محرّم است؛ نزاع بود. در ساعت‌ها، یکی می‌گفت: ساعت اولِ زوال، بهترین ساعت‌ها است؛ یکی می‌گفت: بهترین ساعت‌ها نزدیک غروب است؛ یکی می‌گفت: نزدیک صبح است. حضرت فرمودند:

بهترین روزها، بهترین ماه‌ها، بهترین ساعت‌ها آن وقتی است که انسان می‌خواهد از دار دنیا برود، با نامه قبولی برود.^۱

ماه رمضان باشد، شوّال باشد، ذی‌القعدة باشد، جمعه باشد، شنبه باشد، شب باشد، روز

^۱ المواعظ العددیّة، ص ۲۰۹، با قدری اختلاف.

باشد؛ هر چه می خواهد باشد، نامه قبولی دستش است! اگر نامه قبولی نباشد، هر چه می خواهد باشد؛ برای انسان چه فایده‌ای دارد؟!

و اٰخِیْمَ لِیْ بِخَیْرٍ «عاقبت مرا به خیر کن! این زحماتِ در دنیا، در این عالم نماند، اثری از چاشنی محبت تو به این اعمال بخورد و این نفوس سنگین و خسته ما را به عالم قرب حرکت بدهد!»

و اٰکْفِیْ مَا اَهْمَمَّنِیْ مِنْ اَمْرِ دُنْیَایَ وَ اٰخِرَتِیْ؛ «تمام آن اموری که بر عهده من است، خودت متکفل شو؛ چه امور دنیوی و چه امور اخروی!»

من آن آدمی نیستم که خودم از عهده دنیا بر بیایم، و امور اخروی را از تو تقاضا کنم؛ نه، از امور دنیوی هم بر نمی‌آیم! یعنی امور دنیوی و اخروی هر دو یک حکم دارد، هر دو برای تو است، تفاوتی ندارد. امر سنگین و سبک نسبت به اسماء و صفات تو معنا ندارد، علم بزرگ و کوچک معنا ندارد، امر دنیا و آخرت تفاوت ندارد، همه‌اش برای تو آسان است و همه‌اش به دست تو است؛ و چیزی از آنها در دست غیر تو نیست تا ما امر دنیا را از دنیا، و امر آخرت را از تو طلب کنیم؛ همه‌اش مال تو است، پس تو هم ما را کفایت کن!

از هر کسی بی‌رحم‌تر، نفس انسان است

و لا تُسَلِّطْ عَلَيَّ مَنْ لا يَرْحَمُنِي؛ «مسلط نکن بر

من کسی را که بر من رحم نکند!»

نفس اماره باشد، شیطان باشد، حاکم ظالم باشد، هرچه باشد، کسی که رحم نکند؛ و از همه افراد آن کسی که بر انسان بیشتر رحم نمی‌کند، همین نفس خود انسان است! تمام این بلاهایی که به سر انسان می‌آید، مال این نفس است؛ تمام بدبختی‌ها، نکبت‌ها، معیشت‌های ضنک^۱، کوری‌هایی که قلب او در این دنیا به آن مبتلا می‌شود، گرفتاری‌های معنوی، همه مال نفس است. خدایا، این را بر من مسلط نکن! نفس که از بین نمی‌رود، هست؛ ولیکن آن را تسلیم کن، او را زنجیر کن! مرا موفق کن که در مجاهدات، بر نفس غالب باشم و نفس تسلیم من بشود و بر من غلبه نکند!

^۱ معاد شناسی، ج ۵، ص ۲۲۳:

«معیشت ضنک: یعنی معیشت ناگوار و با عُسرت و توأم با گرفتاری؛ نتیجهٔ إعراض از یاد خدا است. گرچه اموال و ثروت فراوان باشد، ولی زندگی توأم با پریشانی و تشویش حواس و ابتلائات و بی‌برکت شدن عمر و ثروت و فرزند می‌گردد، و شخص در فشار روحی و هجوم خاطره‌های ناملایم و افکار شیطانی قرار می‌گیرد. ممکن است دارای تمکّن و قدرت و میلیون‌ها ثروت باشد، ولی یک غذای راحت و بدون تشویش، و یک خواب راحت و با فکر فارغ، و یک نفس راحت نکشد؛ و این نتیجهٔ إعراض از یاد خدا است.

کسی که از ربط با خدا و از یاد خدا إعراض کند، و از اعتماد و اتکای به خدا روی گرداند، لازمه و نتیجهٔ زندگی دنیوی و معیشت او گرفتاری است.»

و اجعلَ عَلَيَّ مِنْكَ وَاقِيَةً بَاقِيَةً؛ «از طرف خودت
یک حافظی برای من بفرست، یک حافظِ باقی،
که مرا در لطف و کَنَفِ خود نگه دارد!»

واقی به معنای حافظ است. وقی، یقی: یعنی
حَفِظَ يَحْفَظُ؛ امرش می‌شود «ق» وِ قَايَةٌ: یعنی حفظ
کردن. و اجعلَ عَلَيَّ مِنْكَ وَاقِيَةً» یعنی حافظی از
ناحیه خودت بر من بفرست که باقی هم باشد؛ ادامه
داشته باشد و مرا حفظ کند! اگر مرا حفظ کند، دیگر
خیلی خوب است! و اگر انسان، واقی داشته باشد
چقدر خوب است! انسان در دریا می‌رود، در ته دریا
برود، اگر واقی داشته باشد، داخل یک کپسول
شیشه‌ای برود و آنجا هم اکسیژن به مقدار معین
باشد، خُبِ باکی ندارد. اینها که به آسمان، می‌روند
خود را در یک محفظه و در یک فضای متناسبی
درمی‌آورند؛ این وقایه آنها است. خدایا! وقایه‌ای
که ما از تو می‌خواهیم، آن واقی است که ذهن ما،
فکر ما، سرّ ما را از توجه به غیر خودت محفوظ
بدارد و دائماً متوجه به خودت کند و در این آستان
محفوظ بدارد، و نگذارد که حتی در یک لحظه این
وقایه شکسته شود و خللی در آن پیدا شود. این
معنای واقی باقی است.

خداوندا! آن نعمت صالحی را که دادی از من

و لا تَسْلُبْنِي صَالِحَ مَا أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ، و اِرْزُقْنِي
مِنْ فَضْلِكَ رِزْقًا وَاسِعًا حَالًا طَيِّبًا؛ «خدایا!
بهترین نعمتی که بر من دادی، آن نعمت صالحی
که به من دادی، آن را از من سلب نکن، جدا
نکن!»

خداوند علیُّ اَعْلَى به انسان نعمت‌های زیادی
داده است، اما در این نعمت‌ها یک نعمتش گُل است،
از تمام نعمت‌ها یک نعمتش گل است، دو نعمتش
گُل است؛ آن حال است، آن وجدان است، آن یقین
است، آن توجه است، آن شوق است، آن ذوق است،
آن عشق است، آن گرایش است، آن جذبه است. هر
چه هست، یک چیزی با هر کسی هست که برای او
قیمت دارد، خدایا او را از من بگیر! اگر او را
نگرفتی، بقیه چیزها دنبالش هست؛ اگر او را گرفتی،
آن چیزهای پایین‌تر به‌درد نمی‌خورد. «و لا تَسْلُبْنِي
صَالِحَ مَا أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ؛ و از فضل خود به من رزق
واسع حلال روزی کن!» بِمُحَمَّدٍ و آلِهِ الطَّاهِرِينَ و
صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ و آلِهِ أَجْمَعِينَ